

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری ولایت فقیه (جلسه‌ی هفتم، جلسه‌ی سوم برنامه‌ی تا آسمان)

دکتر محمدعلی وطن دوست

پرسش: تجربه‌ی سی ساله‌ی اصل ولایت فقیه و وجود بسیاری از مشکلات در جامعه را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

پاسخ: یکی از اشکالاتی که به حکومت دینی به معنای عام و حکومت مبتنی بر ولایت فقیه به معنای خاص گرفته می‌شود، این است که ما حکومت مبتنی بر ولایت فقیه را در طول چهل سال تجربه کردیم، ولیکن می‌بینیم که مشکلات و اشکالات بسیاری در بستر جامعه وجود دارد؛ اعم از مشکلات اقتصادی، فرهنگی و ... آیا این مسئله به معنای ناکارآمدی حکومت دینی یا حکومت مبتنی بر ولایت فقیه نیست؟؟ در پاسخ به این پرسش عرض کردیم که اگر می‌خواهیم در مورد عملکرد مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران داوری کنیم، حتماً و قطعاً باید ملاک خود را وظایفی قرار دهیم که در قانون اساسی برای تک تک مسئولان تعریف شده است. عقل منطقی می‌گوید که قضاوت و داوری در مورد عملکرد افراد، باید متناسب با وظیفه‌ی آن‌ها باشد. برای ولی فقیه، طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، وظایفی تعیین شده است. شناخت این وظایف به ما کمک می‌کند تا بتوانیم داوری و قضاوت منصفانه‌ای داشته باشیم.

اصل ۱۱۰ قانون اساسی: وظایف و اختیارات رهبر:

- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. این سیاست‌های کلی در طول چهل سال انقلاب اسلامی انجام شده است. مثلاً تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران که معروف است به سند چشم‌انداز بیست ساله. رهبری این‌ها را با مشورت مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ کرده‌اند. به گونه‌ای که هر دولتی که در این حکومت (دینی) بر سر کار می‌آید، موظف است سیاست‌های کلی‌ای را که در چشم‌انداز بیست ساله تعریف شده است، رعایت کند، یا مثلاً سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و امثال این موارد.

- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. این نظارت هم مشخصاً انجام شده است. رهبری، هم در دیدارهای عمومی و هم در دیدارهای خصوصی، وقتی با مثلاً نمایندگان قوه‌ی مقننه یا با اعضای قوه‌ی مجریه دیدار دارند، به صراحت این مسائل را پیگیری می‌کنند و به کرات تأکید کرده‌اند که این سیاست‌ها حتماً باید دنبال شوند. با یک

جستجوی کوتاه در اینترنت خواهیم دید که پیگیری‌هایی که رهبری در مورد اجرای سیاست‌های کلی نظام داشته‌اند چقدر است.

- فرمان همه‌پرسی. فرمان همه‌پرسی مربوط به موارد حساس است و زمانی انجام می‌شود که نظام به شرایط حساسی رسیده باشد و ضرورت اقتضا کند که همه‌پرسی انجام شود، ولیکن تاکنون چنین شرایط حساسی پیش نیامده است و اکثریت مردم پشت نظام اسلامی بوده‌اند. موید آن نیز راهپیمایی‌ها و انتخابات میلیونی است که برگزار می‌شود و یا حمایت‌هایی که از شخص مقام معظم رهبری می‌شود مانند وقتی که به سفرهای استانی می‌روند و یا تشیع میلیونی که برای سردار سلیمانی انجام شد و موارد دیگر.

- فرماندهی کل نیروهای مسلح که به نحو احسن انجام شده است و شاهد پیشرفت‌های نظامی کشور هستیم. چه سپاه و چه ارتش در حوزه‌ی نظامی نه تنها پیشرفت کرده‌اند بلکه خودکفا هستند. یا مسئله‌ی اعلان جنگ و بسیج نیروها که اگر جنگی پیش بیاید، رهبری به این وظیفه‌ی قانونی خود عمل خواهند کرد. اگرچه به عنوان مثال، موشک‌هایی که به پایگاه عین الاسد برخورد کرد، با دستور مستقیم مقام معظم رهبری صورت گرفت.

- نصب و عزل و قبول استعفای فقهای شورای نگهبان، عالی‌ترین مقام قوه‌ی قضاییه، رئیس سازمان صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، رئیس ستاد مشترک، فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که تمام این‌ها انجام شده و نیاز به توضیح ندارد.

- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه که به کرات مشاهده کرده‌ایم که مقام معظم رهبری توصیه کرده‌اند که سران قوای سه‌گانه با یکدیگر جمع شوند و جلسه تشکیل دهند، چه در مسائل اقتصادی و چه در تصمیم‌گیری‌های دیگری که به کلیت نظام مربوط می‌شود.

- حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم.

- عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور و تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی و عدم کفایت وی.

- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه‌ی قضاییه که این هم انجام شده است.

برخی از مواردی که صورت نگرفته به این خاطر بوده، که شرایط فراهم نشده است. یعنی نظام، مسیر صحیح خود را در کلیت پیموده، لذا ضرورتی نبوده که رهبر وارد آن مسائل بشوند. بقیه موارد را هم انجام داده اند. مخصوصاً مسائلی را که مقام معظم رهبری مستقیماً برعهده داشته‌اند مانند انتخاب رئیس قوه قضاییه، به نحو احسن انجام داده اند.

پرسش: گفته شد مشروعیت، اولی بر مقبولیت است، در حالی که رفتار امام علی (ع) نشان می‌دهد که مقبولیت، اولی بر مشروعیت است؛ چون اگر غیر از این بود، حضرت باید به هر قیمتی حکومت تشکیل می‌دادند حتی به قیمت کشته شدن افراد. مشروعیت فاقد مقبولیت، صرفاً یک تئوری مکتوب است که در عمل هیچ کارایی ندارد، چون حکومتی در کار نیست.

پاسخ: در حکومت دینی، مشروعیت حاکم (به انتصاب خاص در ائمه و به انتصاب عام در ولی فقیه) از سوی خداوند متعال تعیین می‌شود، ولیکن برای اینکه این حکومت به فعلیت برسد، یعنی آن حاکمی که مشروعیت الهی دارد، توانمندی لازم را در اجرای قوانین اسلامی داشته باشد، قطعاً نیاز به مقبولیت مردمی است. ولیکن عنصر مقبولیت مردمی، هیچ‌گاه نمی‌تواند با مشروعیت الهی تعارض پیدا کند. این دو در عرض یکدیگر نیستند که با هم تعارض داشته باشند، بلکه رابطه‌ی طولی دارند. در واقع ما مقبولیت را کنار مشروعیت می‌گذاریم، برای اینکه حکومت به فعلیت برسد، نه برای اینکه حکومت، مشروعیت پیدا کند. به این معنا که شما نمی‌توانید بگویید چون مقبولیت مردمی نیست، پس مشروعیت الهی نخواهد بود. ما قبول کردیم که اگر مقبولیت مردمی نباشد، حکومت، فعلیت پیدا نمی‌کند، اما حالا که فعلیت پیدا نکرد، آیا معنایش این است که این تئوری به درد نخوری است؟؟ در اسلام قوانینی داریم که مسلمانان به آن عمل نمی‌کنند (چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی)، اما آیا اینکه یک مسلمان در مقام عمل، به قانون اسلامی عمل نکرد، معنایش این است که آن قانون از ارزش و جایگاه بالا ساقط می‌شود؟ قطعاً خیر. در اینجا مشکل مربوط به مقام اجراست نه مقام تقنین. این دو را نباید باهم خلط کرد. پس نمی‌توانیم به صرف اینکه مردم، مقبولیت فلان حاکم مشروع را نپذیرفتند، پس بگوییم فلان قانون الهی، مثلاً حاکمیت ولی فقیه از ارزش و جایگاه برخوردار نیست. این دو، دو مقوله‌ی جدا از هم هستند.

پرسش: ولایت فقیه، نوعی و کالت از جانب مردم است. مانند وکالت نماینده‌ی مجلس که جنبه‌ی نیابت دارد، با توجه به اینکه وکیل موظف است تا آنچه را که موکلانش (مردم) خواستند انجام دهد. بنابراین اصل و اساس حکومت، مردم هستند، اگر مردم وکالت خود را عزل نمودند، دیگر وکیل، حق ندارد از سوی آن‌ها حکومت کند. اگر فرضاً اکثریت جامعه شخصی را وکیل نمودند، آن‌ها در حقیقت در امور اجتماعی و سیاسی او را وکیل نمودند تا به نیابت

از آن‌ها به تدبیر امور اجتماعی و دیگر مسائل پردازد. ولی اکثریت جامعه چه حقی دارند تا درباره‌ی اقلیت اظهار نظر کنند؟

پاسخ: خلاصه‌ی شبهه این می‌شود که حاکمیت فقیه از نوع ولایت است یا وکالت؟

ما برای اینکه بتوانیم به این شبهات یا پرسش‌ها پاسخ دهیم، کافی است معانی اصطلاحات را به درستی متوجه شویم. وکالت و ولایت از لحاظ فقهی چه ویژگی‌هایی دارد؟ اگر این دو را باهم مقایسه کنیم، پاسخ روشن است. در وکالت، تعیین وکیل بر عهده‌ی موکل است. یعنی وکیل به انتخاب موکل تعیین می‌شود، لذا عزل وکیل هم قطعا به انتخاب موکل خواهد بود. یعنی همانگونه که موکل، وکیل خود را انتخاب می‌کند، همانگونه موکل می‌تواند وکیل خود را عزل کند، حتی اگر وکیل، صلاحیت خود را از دست نداده باشد. آیا ولایت و حاکمیت فقیه طبق دلیل قرآنی و عقلی و روایی (و بیشتر، دلایل روایی) از نوع انتخابی است؟ ما این همه دلیل آوردیم برای اینکه بگوییم انتخاب ولی فقیه، به دست مردم است؟ ما گفتیم مشروعیت ولایت فقیه از سوی خدا تعیین می‌شود، یعنی بر اساس معیارها و قوانین کلی‌ای که اهل بیت فرموده‌اند، ما شخص ولی فقیه را کشف می‌کنیم نه اینکه انتخاب کنیم. اگر گفتیم ولایت فقیه، انتصابی است (به نحو انتصاب عام) و وکالت، انتخابی است، دیگر این دو با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. پس کسی که ولایت فقیه را به گونه‌ای تعریف می‌کند که از آن وکالت فقیه برداشت می‌شود، معنایش این است که او ولایت فقیه را به درستی متوجه نشده است. ولایت فقیه، انتصاب است، آن هم از سوی خدا به نحو انتصاب عام، اما وکالت، انتخابی است و موکل می‌تواند هر وقت خواست، وکیل را عزل کند. این دو را نمی‌شود با هم قیاس کرد.

پرسش: امم خمینی (ره) فرمودند اگر جامعه‌ای اسلامی می‌خواهید، وجود ولایت فقیه ضروری است. این مطلب را بیشتر توضیح دهید.

پاسخ: یکی از دلایل اثبات ضرورت انبیاء با دلایل عقلی، چیزی است که ابن سینا در کتاب‌های فلسفی خود مطرح کرده است و فلاسفه و متکلمان بعدی هم از همین دلیل عقلی در اثبات ضرورت وجود نبی استفاده کرده‌اند. این دلیل مقدماتی دارد. از جمله اینکه انسان‌ها موجوداتی اجتماعی‌اند، یا مدنی بالطبع‌اند، یعنی طبیعت انسان اقتضا می‌کند که برای رفع نیازهای خود، اجتماعی زندگی کند، یا مدنی بالاضطرار است، یعنی اضطرار اجتماع را انتخاب می‌کند تا نیازهای اولیه‌ی خود را رفع کند. سپس می‌گوید هر قانونی نیاز به مقنن دارد، مقنن باید خدا باشد، چون خدا خالق بشر است و به مسائل او نیز بهتر آگاه است، تا می‌رسد به بحث نبوت که می‌گوید باید بین خدا و بشر واسطه‌ای باشد تا آن

واسطه احکام الهی را بگیرد و به ما برساند. همین دلیل را که ادامه می‌دهیم، ضرورت امامت هم اثبات می‌شود. به این صورت که اگر نبی معصوم نباشد، نمی‌توان جامعه‌ی اسلامی را به حال خود رها کرد، باید کسی باشد تا احکام و قوانین الهی را در جامعه پیاده کند. چرا قانون الهی را؟ زیرا اکمل قوانین است و خدای بشر این قوانین را وضع کرده است نه خود بشر. همان دلیلی که بر ضرورت وجود امام دلالت می‌کند، بر ضرورت وجود ولی فقیه هم دلالت می‌کند. چرا وجود امام ضروری است؟ برای اینکه قانون الهی در جامعه حاکم شود. حال اگر امام در جامعه نبود و امام در غیبت به سر می‌برد و به امام دسترسی نداشتیم، عقل سوال می‌پرسد که در زمان غیبت کبری که دسترسی به امام وجود ندارد، اولاً حکومت لازم است یا خیر؟ یعنی آیا مردم را به حال خود رها کنیم یا ضرورت عقلی ایجاب می‌کند حکومتی باشد؟ به فرمایش امام علی (ع) *لأبد للناس من امیر بر او فاجر*، مردم بالاخره باید یک امیری داشته باشند، چه خوب باشد چه بد، تا جامعه به هرج و مرج کشیده نشود. همه‌ی عقلای عالم این مسئله را پذیرفته‌اند. نمی‌توان یک کشور را پیدا کرد که حکومتی در آن نباشد، اگر نباشد، دیگر کشور نیست. ثانیاً اگر وجود حکومت برای رفع هرج و مرج ضروری است، به حصر عقلی این حکومت باید دینی باشد یا غیر دینی؟ اگر بگوییم حکومت، غیر دینی باشد، این اشکال پیش می‌آید که در حکومت غیر دینی، قانونی که قرار است مردم را اداره کند، قانون بشری و برخاسته از عقل ناقص بشر است. آیا چنین قانونی می‌تواند در ابعاد فردی و اجتماعی، زمینه‌ی رسیدن انسان به کمال را فراهم کند؟ قطعاً نمی‌تواند. چون عقل انسان محدود است و تا اندازه‌ای می‌تواند پیش برود. همین عقل بشر در مسئله‌ی پزشکی با وجود این همه پیشرفت، هنوز نتوانسته برخی از بیماری‌ها را درمان کند. اگر عقل در شناخت بدن انسان که موضوع علم طب است، مشکل داشته باشد، به طریق اولی در شناخت روح انسان نیز مشکل خواهد داشت. قرآن می‌فرماید: *و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلا*، در مورد روح، علم شما قلیل است. پس عقل می‌گوید قطعاً حکومت غیر دینی که برخاسته از عقل ناقص بشری است، نمی‌تواند جایگزین حکومت دینی شود که برخاسته از قانون و وحی الهی است. عقل می‌گوید حال که امام معصوم در رأس حکومت نیست، آیا حکومت دینی را کنار بگذاریم و مثلاً همان حکومت شاهنشاهی پهلوی بر سر کار بیاید؟ قطعاً خیر. چون چنین حکومتی قانون الهی را پیاده نمی‌کند. پس باید حکومت دینی باشد. عقل می‌گوید حاکم حکومت دینی، اولاً، باید معصوم باشد، اما اگر حاکم، معصوم نبود یا دسترسی به معصوم نداشتیم چه باید کرد؟ ما لا یدرک کله لایترک کله، هر آنچه که همه‌اش درک نمی‌شود، همه‌اش هم ترک نمی‌شود. آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید. عقل می‌گوید شما که حاکم معصوم را در رأس حکومت ندارید، باید کسی را که اقرب و اشبه به معصوم است، یعنی سخن معصوم را بهتر از دیگران می‌فهمد، جایگزین معصوم کنید، مشروط به اینکه عدالت و تقوا و بصیرت

و ... داشته باشد. پس عقل حکومت دینی را می‌پذیرد و می‌گوید اگر معصوم نبود، کسی که به معصوم نزدیک‌تر است، باید بیاید، چون آنچه را که به همه‌اش نمی‌شود رسید، همه‌اش را هم نمی‌شود ترک کرد؛ و اینجا ضرورت عقلی حکومت دینی که در نظام فقه شیعه، همان حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه است، اثبات می‌شود.

پرسش: رهبری جامعه باید علاوه بر تعهد، متخصص باشد، تخصص در فقه و احکام دینی کافی نیست. بلکه در امور سیاست و تدبیر امور کشورداری نیز باید از تخصص بالایی برخوردار باشد و در صورتی که در افراد فقیه چنین تخصصی وجود ندارد، آیا می‌توان مدیریت علمی را جایگزین مدیریت فقهی کرد؟

پاسخ: اینکه در مدیریت حکومت اسلامی، صرف فقاقت کافی نیست، چیزی است که قانون اساسی هم به آن اشاره کرده است. آنچه که لازم است حاکم در رأس حکومت دینی داشته باشد، فقاقت است و علاوه بر آن عدالت و تقوا و بصیرت سیاسی یعنی آگاه بودن به زمان و ... هم شرط است. لذا آیت الله فاضل لنکرانی فرموده‌اند آنچه که در اعلامیت ولی فقیه شرط است، لزوماً اعلامیت در فقه نیست، بلکه اعلامیت در مجموع شرایط است. یعنی فقاقت و اجتهاد باید باشد، در کنارش آگاهی به زمان و تقوا و عدالت و بصیرت سیاسی و ... هم باشد. اگر در یک جایی ولی فقیه خواست بررسی سیاسی کند، یا خودش بصیر است و قبلاً در مسائل سیاسی دخالت داشته مانند مقام معظم رهبری که رئیس جمهور بوده و در این چهل سال انقلاب، همواره در خط مقدم انقلاب بوده‌اند؛ یا اگر در جایی تجربه‌ی لازم را نداشت، قطعاً از متخصصان مشاوره می‌گیرد، چه در مسائل سیاسی، چه پزشکی، چه اقتصادی و ... و ما به کرات دیده‌ایم که خود مقام معظم رهبری از متخصصان فن مثلاً در حوزه‌ی اقتصاد که منجر به اقتصاد مقاومتی شد، مشاوره گرفته‌اند. لذا در جاهایی که نیاز به تخصص باشد و فقیه تخصص لازم را نداشته باشد، بنای مشورت و مشاوره در میان خواهد بود و آن نقیصه جبران خواهد شد.

پرسش: چرا ولایت فقیه در وجود یک نفر متمرکز می‌شود؟ بلکه باید به صورت شورایی باشد و مجموعه‌ای از فقهای طراز اول، زمام امور رهبری را به دست گیرند و به اداره‌ی کشور پردازند. قطعاً شور و مشورت، نقش اساسی در تشخیص راه بهتر و اجرای عمیق‌تر امور دارد.

پاسخ: اولاً کسانی که فقیه هستند و می‌خواهند در رأس حکومت دینی قرار بگیرند، فقیه و مجتهد هستند و به لحاظ فقهی تقلید مجتهد از مجتهد حرام است. اگر چند نفر از فقها در رأس حکومت دینی باشند، در صورت وجود اختلاف نظر، تقلیدشان از یکدیگر حرام است، چون متخصص هستند و بر اساس مبانی و قواعدی که در اختیار دارند نظر می‌دهند. پس اگر حکومت به صورت شورایی باشد، قطعاً منجر به اضطراب و اختلال و هرج و مرج خواهد شد و

صدای واحدی از رأس حکومت شنیده نمی‌شود. چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید مشورت در حکومت سبب اضطراب می‌شود. (غررالحکم) و در جای دیگری می‌فرماید الشوری فی الرأی یودی الی الصواب، در رأی و نظردهی، مشورت کردن منجر به صواب می‌شود، یعنی به انسان کمک می‌کند که به نظر صحیح برسد، ولی اگر حکومت، به صورت شورایی باشد، منجر به اضطراب می‌شود. چون هر یک از این افراد متخصص هستند و مجبور نیستند از نظر یکدیگر پیروی کنند، نه تنها مجبور نیستند بلکه گاهی از نظر فقهی حرام است. شبیه این مسئله در باب امامت از امام رضا (ع) پرسیده شد و امام همین پاسخ را فرمودند که اگر دو امام باشد و اختلاف نظر پیش بیاید، سبب هرج و مرج در جامعه‌ی اسلامی خواهد شد و این چیزی است که عقل سلیم آن را تایید می‌کند. به همین دلیل در سال ۶۸، شورای بازنگری قانون اساسی، مسئله‌ی شورایی بودن ولایت فقیه را بر اساس همین دلایل محکم کنار گذاشت.

پرسش: در صورت تعدد مراجع، ولایت یک نفر از آن‌ها را چگونه توجیه کنیم و هرگاه فرضاً یکی را اعلم دانستیم، ولایت غیر او را چگونه بپذیریم؟ با توجه به اینکه مسئله‌ی ولایت بسیار مهم است، تا آنجا که اگر حاکم، حکمی کند، سایر مراجع تقلید نیز باید از حکم او اطاعت کنند و نقض حکم او جایز نیست.

پاسخ: اعلمیت در ولایت فقیه صرفاً اعلمیت در فقه نیست، به همین دلیل پیشنهاد مرجعیت برای ولی فقیه که اوایل مطرح شده بود، بعداً در قانون اساسی رأی نیاورد و حذف شد. امام هم که نظرشان بر همین بود، فرمودند آنچه که در ولایت فقیه شرط است، این است که فقیه، مجتهد و متخصص باشد، لذاست که آیت الله لنکرانی هم فرمودند که ملاک اعلمیت، اعلمیت در فقه نیست، بلکه اعلمیت، علاوه بر اجتهاد، در مسائل سیاسی هم لازم است، لذا اگر امر، دائر بود بین دو شخص که یکی اعلم در فقه و حتی مجتهد بود، ولی بصیرت و بینش سیاسی لازم را نداشت و دیگری مجتهد در فقه بود ولی افزون بر اجتهاد فقهی، بصیرت سیاسی داشت و آگاه به زمان بود، بر اساس اصول قانون اساسی شخص دوم مقدم می‌شود. اعلمیت در فقه، شرط انحصاری نیست که بگوییم حتماً باید کسی که در فقه اعلم است ولی فقیه شود، بلکه در مجموع شرایط، شرط است.

پرسش: حدود ثغور اختیارات ولی فقیه منتصب به نحو عام تا چه محدوده‌ای است؟

پاسخ: بر اساس قانون اساسی، افزون بر اصل ۱۱۰، در اصل ۵۷ قید ولایت مطلقه اضافه شده است. وقتی قید ولایت مطلقه را کنار اختیاراتی که در اصل ۱۱۰ آمده است، قرار می‌دهیم، اصل ۵۷، حوزه‌ی اختیارات ولی فقیه را توسعه می‌دهد. اما یک سوال مهم پیش می‌آید که اگر قرار است در اصل ۱۱۰ قانون اساسی وظایف رهبری مشخص باشد، چه معنا دارد در اصل ۵۷ قید مطلقه اضافه گردد؟ آیا این‌ها با هم تعارض ندارند؟ در پاسخ باید گفت اصل ۵۷ قانون

اساسی حاکم بر اصل ۱۱۰ است. یعنی اختیارات ولی فقیه در اصل ۱۱۰ مشخص است و بحثی در آن نیست. اصل ۵۷ که قید مطلقه را اضافه می کند، می گوید در برخی موارد به حکم اینکه این ولی فقیه، ولایت مطلقه دارد، اگر وظایفی در اصل ۱۱۰ نیامده باشد، ولی فقیه می تواند در آنجا اعمال اختیارات کند. اما این سوال پیش می آید که چون ولی فقیه، ولایت مطلقه دارد می تواند هر کاری خواست انجام دهد؟ مثلاً می تواند خانه‌ی من را خراب کند؟ قبلاً توضیح دادیم که مطلقه به معنای بی قید و شرط و در برابر مشروط نیست، بلکه در برابر مقیده است. این اختیارات را در مواردی دارد که در اصل ۱۱۰ نیامده و اگر ولی فقیه مستقیماً دخالت نکند، کلیت و اصل نظام جمهوری اسلامی با خطر مواجه می شود. حتی ممکن است این اعمال حکومت مثلاً در مورد ثابت نگهداشتن یک وزیر باشد، اما چون اصل نظام در خطر است چنین حکمی می کند. پس در مواردی اختیارات ولی فقیه، بر اساس اصل ۵۷، افزون بر اصل ۱۱۰ خواهد شد که کلیت نظام با خطر مواجه شود.

پرسش: چرا باید از فقیه اطاعت بی چون و چرا کرد؟

پاسخ: ولایت فقیه وقتی مشروعیت خود را از ناحیه‌ی خدا می گیرد (با معیارهایی که اهل بیت فرموده اند)، به این معناست که این حاکم از سوی خداوند منصوب است، اما بنا به شرایطی مثل تقوا و عدالت و فقاہت و وقتی این شخص مشروعیت خود را از ناحیه‌ی خدا می گیرد، طبق روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله، اگر این حاکم به حکم اهل بیت حکم کند و کسی این حکم را نپذیرد، گویی اهل بیت را رد کرده و کسی که ایشان را رد کند خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداست. چون ولی فقیه وقتی حکمی را مشخص می کند، از آیات و روایات استفاده می کند، لذا دستورات و باید‌ها و نبایدهای او چون مبتنی بر آیات و روایات است، همان دستوری است که اگر امام زمان (عج) حضور داشتند، همان دستور را می دادند. به همین دلیل ولی فقیه واجب الاطاعه است.

پرسش: چرا رهبری یک جامعه باید در انحصار فقیه باشد؟

پاسخ: این جامعه یا اسلامی است یا اسلامی نیست. اگر حکومت، حکومت اسلامی باشد، عقل سلیم حکم می کند که حاکم جامعه‌ی اسلامی باید متخصص در اسلام شناسی باشد، چون ابعاد گوناگون حکومت و نهادهای حکومتی قرار است بر اساس قوانین اسلام اداره شود. اگر حاکم، فقیه نباشد، چه کسی می خواهد حاکم شود؟ چه کسی اسلام را می شناسد و چه کسی متخصص دین شناسی است؟ اما اگر حکومت، حکومت غیر دینی باشد، چنین ضرورتی لازم نخواهد بود.

پرسش: ولایت فقیه با جمهوری اسلامی سازگار نیست، زیرا لازمه‌ی جمهوری بودن یک حکومت، داشتن حق رأی مردم است و لازمه‌ی ولایت داشتن فقیه، مهوریت مردم و نداشتن بلوغ اجتماعی آنان است.

پاسخ: وقتی گفته می‌شود جمهوری اسلامی، دو قید جمهوری و اسلامی ناظر به دو عنصر مقبولیت و مشروعیت است، وقتی می‌گوییم جمهوری است، یعنی مردم باید بپذیرند و نقش داشته باشند و رأی دهند و در انتخابات شرکت کنند، مردم با واسطه در انتخاب ولی فقیه نقش دارند، خبرگان رهبری را مردم انتخاب می‌کنند و خبرگان رهبری که منتخب مردم هستند، ولی فقیه را انتخاب می‌کنند. همچنین مردم، رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و شوراها را انتخاب می‌کنند. همه‌ی این‌ها نقش مردم است. پس در عین حال که مردم عنصر جمهوری و مقبولیت حکومت دینی را تحقق می‌بخشند، ولی فقیه‌ی داریم که عنصر اسلامیت را تحقق می‌بخشد و این دو باهم قابل جمع است.